

مکت

عموی دختر مهابادی از جزییات مرگ برادر زاده‌اش به «شهروند» گفت  
«مدینه» بارفتنش جان ۸ نفر را نجات داد



و همین موضوع باعث آسیب‌دیدگی و جراحت مغزی او می‌شود.

**پزشکان به‌شما چه گفتند؟**  
من همان روز چهارشنبه هفته قبل که این اتفاق افتاد، از مهاباد به طرف اردبیل حرکت کردم. وقتی به آن جا رسیدم، چهره مدینه نشان می‌داد که دیگر امیدیه به بازگشت او نیست. دکترها هم کم‌کم ما را آماده این موضوع می‌کردند. بالاخره بعد از دو روز به ما گفتند که مدینه مرگ مغزی شده است.

**شهروند** پیکر دختر ۱۷ ساله مهابادی پس از اهدای اعضای بدنش به زادگاهش منتقل شد و در میان بدرقه پرشور مردم برای همیشه رهسپار خانه ابدی شد. این دختر قبل از انتقال به مهاباد در بیمارستان امام خمینی (ره) تهران چند عضو از بدنش را به بیماران نیازمند اهدا کرد. به گفته مسئولان پیوند این بیمارستان، اعضای بدن مدینه آذری پور می‌تواند از مرگ ۸ نفر جلوگیری کند.

۲ کلیه، کبد، پانکراس، در پیچه انسورت و در پیچه روی اعضایی هستند که به سرپرستی دکتر عباس خدای مسئول پیوند بیمارستان امام خمینی تهران از بدن این دختر نوجوان خارج شد تا به بیماران در انتظار پیوند زندگی دوباره ببخشند. علت مرگ مغزی مدینه هنوز به درستی مشخص نیست اما آن طور که دکتر عباس خدای می‌گوید، این دختر دچار ضایعه مغزی و کمبود اکسیژن شده و ابتدا به بیمارستانی در اردبیل و سپس با نظر تیم پزشکی به بیمارستان امام خمینی (ره) تهران اعزام می‌شود که پس از آزمایش‌های لازم از جمله آزمایش‌های عفونی به‌خصوص روی در پیچه‌های قلب مدینه و تأیید سلامت آنها، استفاده از این در پیچه‌ها و سایر اعضای بدن این دختر برای پیوند به سایر بیماران نیازمند امکان پذیر است، اما دلیل مرگ مغزی این دختر هنوز به درستی مشخص نیست، اما آن‌طور که اقوام نزدیک مدینه می‌گویند، او کاملاً اتفاقی در اثر بازی دچار جراحت شده و قبل از رسیدن به بیمارستان بیهوش شده است. پدر و مادر مدینه به دلیل شرایط روحی نامناسب امکان صحبت کردن درباره این حادثه را نداشتند، اما عموی این دختر نوجوان برای دقایقی با «شهروند» هم‌کلام شد که در ادامه می‌خوانید:

**مدینه چطور دچار مرگ مغزی شد؟**  
خیلی ساده و ناگهانی. او مشغول بازی بوده که ناگهان تعادلش را از دست می‌دهد. با صورت به زمین می‌افتد، اما مثل این که در حین سقوط ابتدا روی گردنش فرود می‌آید



گفت‌وگوی «شهروند» با دو خانواده‌ای که قاتل عزیزانشان را بخشیدند

اما کینه‌هایمان رفت

بخشش کار آسانی نبود، ولی توانستم



راسرقت می‌کند. او چند روزی را با خودروی پدرم به دزدی می‌رود تا این که یک روز همسایه‌مان او را شناسایی کرد و با من تماس گرفت. با هم او را دستگیر کردیم و تحویل پلیس دادیم. بعد از دستگیری‌اش متوجه شدیم پدرم را کشته است. پدرم مرد مظلومی بود و وقتی متوجه این ماجرا شدم حتی یک لحظه هم به بخشش فکر نکردم. ما چهار برادر و سه خواهریم. همه خواهرها

و برادرهایم تصمیم را به من واگذار کرده بودند. من خیلی اصرار داشتم. تا جایی که دادم طناب دار را برایشم. محل جنایت را در بستان زدم و خواستار قصاص در ملاعام و در محل جنایت شدم. هیچ‌کس نمی‌توانست مرا راضی کند. حتی خانواده قاتل هم جرأت نکردند به سراغم بیایند چون می‌دانستند به هیچ عنوان راضی نمی‌شوم. تا این که چند روز پیش از اجرای حکم، به سراغ خانواده‌هایی که

بخشیدند و بخشیدند، رضایت دادند. من و برادرم با هم تصمیم گرفتیم که با این خانواده‌ها صحبت کنیم. ما چهار برادر و سه خواهریم. همه خواهرها و برادرهایم تصمیم را به من واگذار کرده بودند. من خیلی اصرار داشتم. تا جایی که دادم طناب دار را برایشم. محل جنایت را در بستان زدم و خواستار قصاص در ملاعام و در محل جنایت شدم. هیچ‌کس نمی‌توانست مرا راضی کند. حتی خانواده قاتل هم جرأت نکردند به سراغم بیایند چون می‌دانستند به هیچ عنوان راضی نمی‌شوم. تا این که چند روز پیش از اجرای حکم، به سراغ خانواده‌هایی که

بخشیدند و بخشیدند، رضایت دادند. من و برادرم با هم تصمیم گرفتیم که با این خانواده‌ها صحبت کنیم. ما چهار برادر و سه خواهریم. همه خواهرها و برادرهایم تصمیم را به من واگذار کرده بودند. من خیلی اصرار داشتم. تا جایی که دادم طناب دار را برایشم. محل جنایت را در بستان زدم و خواستار قصاص در ملاعام و در محل جنایت شدم. هیچ‌کس نمی‌توانست مرا راضی کند. حتی خانواده قاتل هم جرأت نکردند به سراغم بیایند چون می‌دانستند به هیچ عنوان راضی نمی‌شوم. تا این که چند روز پیش از اجرای حکم، به سراغ خانواده‌هایی که

بخشیدند و بخشیدند، رضایت دادند. من و برادرم با هم تصمیم گرفتیم که با این خانواده‌ها صحبت کنیم. ما چهار برادر و سه خواهریم. همه خواهرها و برادرهایم تصمیم را به من واگذار کرده بودند. من خیلی اصرار داشتم. تا جایی که دادم طناب دار را برایشم. محل جنایت را در بستان زدم و خواستار قصاص در ملاعام و در محل جنایت شدم. هیچ‌کس نمی‌توانست مرا راضی کند. حتی خانواده قاتل هم جرأت نکردند به سراغم بیایند چون می‌دانستند به هیچ عنوان راضی نمی‌شوم. تا این که چند روز پیش از اجرای حکم، به سراغ خانواده‌هایی که

بخشیدند و بخشیدند، رضایت دادند. من و برادرم با هم تصمیم گرفتیم که با این خانواده‌ها صحبت کنیم. ما چهار برادر و سه خواهریم. همه خواهرها و برادرهایم تصمیم را به من واگذار کرده بودند. من خیلی اصرار داشتم. تا جایی که دادم طناب دار را برایشم. محل جنایت را در بستان زدم و خواستار قصاص در ملاعام و در محل جنایت شدم. هیچ‌کس نمی‌توانست مرا راضی کند. حتی خانواده قاتل هم جرأت نکردند به سراغم بیایند چون می‌دانستند به هیچ عنوان راضی نمی‌شوم. تا این که چند روز پیش از اجرای حکم، به سراغ خانواده‌هایی که

بخشیدند و بخشیدند، رضایت دادند. من و برادرم با هم تصمیم گرفتیم که با این خانواده‌ها صحبت کنیم. ما چهار برادر و سه خواهریم. همه خواهرها و برادرهایم تصمیم را به من واگذار کرده بودند. من خیلی اصرار داشتم. تا جایی که دادم طناب دار را برایشم. محل جنایت را در بستان زدم و خواستار قصاص در ملاعام و در محل جنایت شدم. هیچ‌کس نمی‌توانست مرا راضی کند. حتی خانواده قاتل هم جرأت نکردند به سراغم بیایند چون می‌دانستند به هیچ عنوان راضی نمی‌شوم. تا این که چند روز پیش از اجرای حکم، به سراغ خانواده‌هایی که



**سیمای فرهانی شهروند** مرگ یا زندگی؛ همه چیز بستگی به آنها دارد. این که جان بگیرند یا حق نفس کشیدن را ببخشند. تصمیم خیلی سختی است. آنهایی که جان عزیزشان را گرفته‌اند و حالا باید بین دوراهی سخت زندگی یکی را انتخاب کنند. انتقام بگیرند و کینه‌های دلشان را خالی کنند یا این که ببخشند و جان یک انسان را نگیرند. در تمام مراحل به اجرای حکم قصاص فکر می‌کنند، هیچ چیز نمی‌تواند آتش کینه و دشمنی را در دلشان خالی کند. ولی درست روز موعود، هنگام اجرا، شک و تردید به سراغشان می‌آید. حالا وقت گرفتن تصمیم است. خانواده‌های دیگر را داغدار کنند یا از حق خودشان گذشته و به یک انسان هر چند مجرم حق نفس کشیدن بدهند. اینجاست که گرفتن تصمیم سخت می‌شود. بعضی‌ها می‌بخشند. خودشان طعم مرگ عزیزترین فرد زندگیشان را چشیده‌اند و کاملاً می‌توانند این حس را درک کنند. به خیلی چیزها فکر می‌کنند. به عذاب وجدان، به این که حق زندگی کردن را از عزیزشان گرفته‌اند و حالا باید خودشان زندگی کردن را از فرد دیگری بگیرند. با این که قصاص حق طبیعی آنهاست ولی با مهربانی و فداکاری از حقشان گذشته و زندگی را به قاتل می‌بخشند. خانواده‌هایی که گذشت می‌کنند و معمولاً هم هیچگاه از این تصمیمشان پشیمان نمی‌شوند. به همین بهانه دو خانواده‌ای که سال‌ها پیش قاتل عزیزترین فرد زندگیشان را بخشیده‌اند، در گفت‌وگو با خبرنگار «شهروند» ماجرای این چندسال‌راویات می‌کنند.

**پشیمان نیستیم**  
سامره علی‌نژاد زن میانسال است که چهار سال پیش بزرگترین و فداکارانه‌ترین تصمیم زندگی‌اش را گرفت. پسر ۱۷ ساله‌اش را از او گرفتند. آن درست زمانی که همچنان به سوگ پسر کوچکترش نشسته بود. او برای بار دوم داغدار کردند، عذابش دادند و کینه‌ها در دلش کاشتند. پسر ۱۷ ساله‌ای که در یک درگیری خیابانی با ضربه چاقو کشته شد. مادری که شب و روز با خود می‌گفت اگر جوان قاتل نبود، الان پسرم در کنارم بود و شاهد خوشبختی و موفقیت‌هایش بودم. مادری که ۷ سال برای اعدام قاتل پسرش لحظه‌شماری کرد

و اما در نهایت به جای مرگ، با یک سبیلی قاتل را مجازات کرد. او را بخشید. خانواده قاتل را داغدار نکرد اما خودش برای همیشه داغدار ماند. حالا پشیمان نیست، تنها دردش دلنگی مادرانه است و بس؛ او در این باره می‌گوید: «تقریباً چهار سال یا بیشتر، از روزی که قاتل پسرم را بخشیدم

می‌گذرد. الان اصلاً ناراحت نیستیم. من از خون پسرم گذشتم ولی پشیمان نیستیم و هیچ وقت هم پشیمانی به سراغم نیامد. من قاتل را در این دنیا بخشیدم و حق زندگی کردن را از او نگرفتم. ولی در قیامت از او نمی‌گذرم. او شادی زندگی‌ام را از من گرفت. من یک مادرم و صد سال هم که بگذرد باز هم داغ فرزندم برابم تازه می‌ماند. ۷ سال انتظار اعدام داشتم. کینه‌ها دیوانه‌ام کرده بودند. شب و روز تنها آرزویم این بود که قاتل پسرم اعدام شود. در هیچ شادی و جشنی شرکت نمی‌کردم. سر مزار پسرم عهد کردم که تا قاتلش اعدام نشده در هیچ مراسم شادی شرکت نکنم، مرتب افسرده بودم و غم داشتم. هر کس می‌گفت رضایت بده می‌گفتم شما جای من نیستید که بدانید در چه حالی‌ام. تا این که در یک لحظه او را بخشیدم و بعد راحت شدم. دلم از کینه و نفرت خالی شد؛ همه چیز کنار رفت.»  
او درباره علت این که چطور رضایت داد نیز می‌گوید: «قبل از روز اجرای حکم اعدام پسرم به خواب همه می‌رفت.

**تجدید مزایده عمومی یک مرحله‌ای**  
شماره ۲۰۶-۹۷

**جمعیت هلال احمر استان تهران در نظر دارد ملک خود با مشخصات مشروحه ی زیر را از طریق مزایده ی عمومی به فروش برساند.**

ردیف	آدرس	نوع کاربری	سهم مالکیت	پلاک ثبتی/بخش	عرصه متر مربع	تضمین شرکت در مزایده (ریال)
۱	استان تهران؛ شهرستان پاکدشت - منطقه حصار امیر - خیابان مدرس - خانه بهداشت قدیم - جنب ایستگاه تاکسی (سه راه حصار امیر)	باغ	۶ دانگ	۳۸/۱۰۰	۷۷۶۹/۰۴	۱/۷۱۰/۰۰۰/۰۰۰

**شرایط مزایده:** ۱- اشخاص حقیقی و حقوقی. مدارک مورد نیاز جهت دریافت اسناد مزایده:  
۱- معرفی‌نامه جهت اشخاص حقوقی/ کارت شناسایی ملی جهت اشخاص حقیقی  
۲- اصل فیش واریزی به مبلغ ۳۰۰/۰۰۰ ریال به حساب جاری جام شماره ۱۹۴۴۰۰۰۱۹۱ با کد شناسه ۱۷۱۴۶۰۰۰۰۱۷۰۰۰ نزد بانک ملت به نام جمعیت هلال احمر (تمرکز درآمدها) بابت خرید اسناد مزایده.  
تضمین شرکت در مزایده: تضمین شرکت در مزایده می‌بایست بصورت ضمانت‌نامه بانکی معتبر غیر مشروط بنام جمعیت هلال احمر استان تهران باشد.  
محل دریافت، تحویل اسناد مزایده: جمعیت هلال احمر استان تهران واقع در خیابان آیت‌الله... طالقانی، خیابان استاد نجات‌اللهی، جنب هتل هویزه، طبقه پنجم، دبیرخانه شورای معاملات، تلفن تماس: ۸۷۷۱۲۵۲۱  
محل بازگشایی اسناد مزایده: تهران - خیابان ولیعصر - پلازنا امیردواماد - نیش خیابان یاسمی - جمعیت هلال احمر - دفتر دبیرکل جمعیت هلال احمر استان تهران؛ از تاریخ ۹۷/۳/۲۷ تا ۹۷/۳/۳۱  
جلسه توضیح و تشریح اسناد مزایده: ساعت ۱ صبح روز دوشنبه مورخ ۹۷/۴/۴  
مهلت تحویل اسناد مزایده: تا ساعت ۱۶ روز دوشنبه مورخ ۹۷/۴/۱۱  
بازگشایی اسناد مزایده: ۱۰ صبح روز سه شنبه مورخ ۹۷/۴/۱۲  
\* به درخواست مراجعه کنندگان قبل و بعد از تاریخ‌های تعیین شده ترتیب اثر داده نخواهد شد.  
\* حضور مزایده گران در جلسه بازگشایی پیشنهادهای مالی (پاکت ج) بلامانع است.

**معاونت اداری و پشتیبانی جمعیت هلال احمر استان تهران**

**من از خون پسرم گذشتم ولی پشیمان نیستیم و هیچ وقت هم پشیمانی به سراغم نیامد. من قاتل را در این دنیا بخشیدم و حق زندگی کردن را از او نگرفتم، ولی در قیامت از او نمی‌گذرم**

شهروند  
shahrvand.agahih@gmail.com